

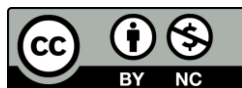
ایران و چالش شناختی در تنوع معنایی اتحاد راهبردی در روابط بین‌الملل

محمدجواد ظریف *، ساسان کریمی

گروه مطالعات امریکا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مشخصات مقاله	چکیده
مقاله پژوهشی موضوع: چندرشته‌ای حوزه موضوعی: ایران	معنای «اتحاد راهبردی» در متون روابط بین‌الملل یکنواخت و متعین نیست. به‌جز برداشت‌های متنوع، محتمل و هم‌زمان، در طول زمان و با تغییر اقتضاهای نظم جهانی، برداشت‌ها از این مفهوم دستخوش تغییری مضاعف می‌شود. حتی ممکن است استنباط دو سویه رابطه راهبردی، با اختلافی اساسی با یکدیگر همراه باشد و به‌جز رئوس نوشته‌شده برای تفاهم‌ها، تحلیل و انتظار هر دو طرف از رفتار دیگری با آنچه در بزنگاه عمل واقع می‌شود فاصله معناداری داشته باشد. ایران در نقطه‌ای خاص و واجد حساسیت در جغرافیای سیاسی جهان واقع شده است، اما به‌طور معمول و نیز به‌لحاظ تمدنی، شراکت اساسی را در مناسبات خود مفروض نمی‌بیند و تقریباً در تمامی محورهای اصلی حاکم بر منطقه، شاخص و به بیانی دیگر «استثنا» محسوب می‌شود. تحلیل کیفی استفاده‌شده در پژوهش حاضر، دست کم در بخش نخست، روش تحلیل محتوای کیفی است و در نگاهی جزئی‌تر، بدون آنکه به تصریح مطابقت با مراحل روش مینا قرار گیرد، از روش تحلیل گفتمان منسوب به لاکلا و موف نیز بهره برده شده است. در این مقاله پس از بحث نظری، برای نگاه به زمینه‌های اتحاد و انزوای ایران، نخست موقعیت ایران را در محیط راهبردی آن در تاریخ معاصر بررسی می‌کنیم. دوم، با ذکر نمونه‌هایی، تفاوت‌های تلقی از اتحاد راهبردی در تهران و طرف‌های مقابل مطرح شده است، که احیاناً اولی ممکن است تمایلی ایجاد کرده باشد به‌مثابه مانع برای روزآمد کردن این فهم.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۴/۳۱	
واژگان کلیدی: اتحاد راهبردی، چالش شناختی، سیاست خارجی، سیاستگذاری، نظم جهانی.	

ارجاع به این مقاله: ظریف م.ج، کریمی س. (۱۴۰۲). «ایران و چالش شناختی در تنوع معنایی اتحاد راهبردی در روابط بین‌الملل». *مطالعات کشورها*. ۱(۳): ۴۵۵-۴۸۷.



doi: <https://doi.org/10.22059/jcountst.2023.360338.1038>

وبگاه: <https://jcountst.ut.ac.ir/> | رایانامه: jcountst@ut.ac.ir

شاپای الکترونیکی: ۹۱۹۳-۲۹۸۰

ناشر: دانشگاه تهران

* نویسنده مسئول: ✉ jzarif@ut.ac.ir  <https://orcid.org/0000-0003-0712-405X>

۱. مقدمه

تصویر و تحلیل پایه اصلی طراحی سیاست در هر حوزه‌ای محسوب می‌شود. بنابراین، ایجاد تصور و تلقی جامع، تلاش هر سیاستگذار و ناظری است که احیاناً قرار است آن سیاستگذاری را آسیب‌شناسی کند. از سوی دیگر، شناخت، به‌جز موانع فیزیکی و منطقی، بالقوه مبتلابه چالش‌ها و چاله‌هایی روان‌شناسانه نیز هست که به‌واسطه تمایلات مختلف و با خاستگاه‌های متکثر، از جذب و انباشت اطلاعات بدون جهت‌گیری خاص و غالباً ناآگاهانه جلوگیری می‌کند. این جهت‌گیری‌ها در ترکیب اطلاعات و داده‌های ورودی به سامانه، فضا را چنان زمین بازی پرشیب و ناهمواری می‌کند که بالقوه، معادلات حرکت و بازی را در این زمین، از آنچه بدو انتظار می‌رفت، متفاوت می‌سازد. بر این مبنا، شناخت، به‌طور کلی و فارغ از موضوع آن، واجد آسیب با خاستگاه روان‌شناسانه قرار می‌گیرد و گاه حتی به جهلی بازتولیدشده تنه می‌زند. در نهایت، به آن چیزی منجر می‌شود که ممکن است گاه نوعی ذهن‌کوری^۱ نامیده شود: هنگامی که چیزی که در مقابل چشمان ما و در دامنه سهش ما قرار دارد، به‌واسطه موانع ذهنی و روان‌شناسانه، به آگاهی ما در نمی‌آید و در عمل، در زمره ادراک و شناخت ما قرار نمی‌گیرد.

برای کاستن از تأثیر این آسیب که شاید در کمتر زمانی به هیچ نزدیک شود، نخست لازم است به واکاوی عمده‌تأ نظری در خصوص نفس و انواع آن پردازیم. سپس، در لایه‌ای کاربردی‌تر، این نوع ابتلاها را در رابطه با موضوع مورد نظرمان تبیین کنیم. در نهایت، مثال‌هایی از این اشکال‌های شناختی، به‌خصوص در عدم‌انطباق تلقی‌ها را ذکر و بر آن مبنا تحلیل کنیم.

به‌طور اختصاصی‌تر، سیاستگذاری در موضوع‌های مربوط به سیاست خارجی و امنیت ملی نیز به‌واسطه حساسیت و اهمیت آن به‌طور مضاعف به تحلیل منطبق با واقعیت نیاز دارد. در این راستا، ممکن است سوءبرداشت از واژه‌ای واحد یا حتی تحول واژگانی و معنایی با آهنگ متفاوت میان کشورهای مختلف اختلاف‌نظرهای مؤثری پدید آورد، به‌طوری‌که اساساً یکی از زمینه‌های بالقوه و چالش‌برانگیز در حکمرانی، به‌طور کلی، و سیاستگذاری خارجی، به‌طور خاص، و نیز در روابط خارجی به طریق اولی، اختلاف‌نظر شناختی^۲ درباره مفاهیم تعیین‌کننده است. اینکه تصور ما، در جایگاه تحلیلگر یا سیاستگذار یک کشور، از

1. mindblindness

2. cognitive

اوضاع خود و وضع جهان، همچنین تلقی ما از مفاهیمی که میان ما و دیگران رد و بدل می‌شود چه باشد، گاه ممکن است در جهت‌دهی سیاست و نیز ضریب عمل و تأثیر آن تأثیری تعیین‌کننده داشته باشد.

درباره ایران، بحث در خصوص اتحاد راهبردی، نخست مستلزم آن است که موقعیت و موضع راهبردی ایران را بررسی کنیم. ایران، به لحاظ طبیعی و ذاتی و مبتنی بر موقعیت جغرافیای راهبردی (ژئواستراتژی) و نیز مشخصات تمدنی، قومیتی و مذهبی خود، چه موقعیتی دارد؟ جدا از امکانات و مزایایی که این موقعیت برای ایران زمین دارد، احیاناً چه محدودیت‌های راهبردی‌ای را با خود به همراه داشته است؟ نیز، آنچه به «تنهایی راهبردی ایران» تعبیر شده است، چطور در سطح منطقه و در تلاش برای یارگیری‌های بین‌المللی، مقدمه کنشگری‌های تاریخی این کشور شده است؟

پس از پاسخ به این پرسش‌های مقدماتی درباره موقعیت راهبردی ایران، می‌توان پرسش اصلی پژوهش را دنبال کرد: آنچه اتحاد در روابط بین‌الملل قلمداد می‌شود، در دو سوی این گونه رابطه چه فهمی را متبادر می‌کند؟ و آیا اساساً اتحاد در طول زمان دچار تحول معنایی شده است؟ آیا آنچه امروز شاهدیم، اساساً از جنس اتحادهایی است که در اردوگاه متحدین و متفقین حین جنگ جهانی دوم و یا در اردوگاه شرق و غرب در طول جنگ سرد شاهد بوده‌ایم؟ یا با توجه به تغییر معادلات بین‌المللی در دوران گذار در روابط بین‌الملل، اتحادهای اردوگاهی به ائتلاف‌های موضوعی تغییر ماهیت داده است؟ در اهمیت این موضوع کافی است توجه کنیم که اگر چنین تغییری وجود داشته باشد ولی کنشگر در محیط بین‌المللی آن را درک نکند، این فهم‌های نامتشابه در دو سوی رابطه میان‌دولتی ممکن است به‌طور بالقوه، منشأ چه هزینه‌ها و احیاناً سرخوردگی‌هایی واقع شود؟

شاهد مثال‌های بسیاری درباره ضریب بالقوه آسیب‌زایی این نوع ناآگاهی (که در اینجا کورذهنی نامیده می‌شود) درباره درک متفاوت از معانی و مفاهیم روابط خارجی وجود دارد، از جمله در قرون نخستین پنج قرن گذشته، به‌طور کلی نزدیک به سیصد سال جنگ‌های جسته و گریخته میان ایران و امپراتوری عثمانی از ۱۵۱۴ تا حدود ۱۸۰۰م با سوء محاسبه استطاعت کشور از اهداف و روش‌های بلندپروازانه شکل گرفته و اغلب به شکست انجامیده است (رمضانی، ۱۴۰۰: ۵۳).

در خصوص فضای ذهنی پیرامون شکست جنگ‌های ایران و روس نیز موارد بسیاری گفته شده است. به‌طور مثال، روح‌الله رضانی در تاریخ سیاست خارجی

ایران آورده است: «اگر نگوئیم پادشاهان قرن نوزدهم ایران آرزو داشتند به مرزهای امپراتوری کوروش کبیر برسند، آرزو داشتند دست کم به مرزهای امپراتوری نادرشاه برسند... در جنگ‌های قرن نوزدهم الحاق‌گرایی سلطنتی با ناهماهنگی همیشگی اهداف و روش‌ها همراه بود؛ فتح‌علی‌شاه بدون آمادگی با روسیه، محمدشاه با افغان‌ها و ناصرالدین‌شاه با بریتانیا جنگیدند» (رمضانی، ۱۴۰۰: ۷۴).

همچنین، علی‌اصغر شیرازی می‌نویسد: «نادانی [قاجارها] از منطق قدرت‌های جدید ناکامی در دستیابی به وسائل دفاعی و آمادگی برای تسلیم در برابر قدرت‌های فائق آنها را به قبول انواع فرومایگی وادار کرد» (شیرازی، ۱۳۹۶: ۱۴۹).

۲. مبانی نظری

سؤال اصلی نظری که از اعظام یونان آغاز شده و هنوز هم تا حدی باز باقی‌مانده است این است که اساساً شناخت یا به بیان قدمایی‌تر آن، دانش از تجربه آغاز می‌شود یا از نظریه؟ هنگامی که افلاطون نظریهٔ مُثُل را تبیین کرد، قول بر آن بود که آنچه حقیقت دارد ایده است و نه واقعیت انضمامی بیرونی. در سوی مقابل اما، دانش به‌مثابهٔ آنچه ارسطو قائل بود، از واقعیت بیرونی آغاز می‌شد و برای فرموله کردن، تحدید و فهم این آروین^۱ بود که معلم اول، ذهن را نیازمند به مقولات عشر می‌دانست.

در ادامه و در دوران روشنگری آن اتفاقی افتاد که انقلاب کپرنیکی^۲ در شناخت نام گرفت: شناختن سازوکار ذهن، به‌منزلهٔ مولد سازمان جهان، به‌جای اصرار به تمرکز بر امری بیرونی. در دوران روشنگری هر دو این مسیرها نزد فیلسوفان کلاسیک این دوره به عرش رسید و مکتب تجربه‌گرایی^۳ (بیشتر انگلیسی) و ایدئالیسم^۴ (بیشتر آلمانی) نُضج گرفت. در سوی تجربه‌گرایان، فرانسیس بیکن، هابز، هیوم، لاک و دیگران به‌منصهٔ ظهور رسیدند و آثار فلسفی و گاه فلسفهٔ سیاسی خود را در تناسب با اصالت تجربه عرضه کردند. در طرف مقابل، ایدئالیست‌گرایان نیز آثار خود را عرضه کردند. در این میان کسانی مانند برکلی هم بودند که تبیین گیج‌کننده‌ای داشتند: تجربه‌گرایی ضد‌مادی‌گرا^۵ که قائل به اصالت ایدهٔ انضمامی^۶ است (برمن، ۱۳۹۰: ۲۹۳).

۱. آروین را آزمون هم گفته‌اند.

2. The Copernican Revolution
3. (British) empiricism
4. (German) idealism
5. anti-material experimentalist
6. objective idea

اما می‌توان گفت کانت به‌نحوی این بحث را جمع‌بندی کرد و با طرح موضوع روندهای فرارونده و فروآینده، هر دو سوی مقال را توضیح داد: در روند فرارونده نقطه آغاز، آروین و تبدیل آن به تجربه با قراردادن آن در صورت‌های حسی زمان و مکان است. این تجربه در مقوله‌های دوازده‌گانه فهم ریخته و فهمیده می‌شود (که فهرستی ارتقایافته از مقوله‌های عشر ارسطو است (ارسطو، ۱۳۹۰: ۷)). عناصر فهم‌شده باز ارتقا می‌یابد و به ایده‌های ناب خرد تحویل می‌شود. در سوی مقابل اما، همه‌چیز از ایده ناب خرد (خیر، آزادی و جاودانگی) آغاز و به عناصر فاهمه و بعد جهانی بیرونی و درعین حال سامان‌یافته بدل می‌شود؛ و این‌گونه تجربه حاصل می‌شود. این بحث البته، در این نقطه تمام نشد و پس از دوران روشنگری نیز به‌نحوی دیگر موضوع قال و مقال قرار گرفت (کانت، ۱۳۶۲: ۱۶۰).

حتی اگر واقعیت متعاقب پارامترهای مادی و بیرونی و متأثر از آن باشد، مستقل از ذهن و شناخت نیست. دست‌کم در حرکتی دوسویه میان ذهن و بیرون، نظریه از تجربه و تجربه از نظریه گرانبار است (چالمرز، ۱۳۹۰: ۴۸). به بیان دیگر، هیچ‌گاه نمی‌توانیم بدون پیش‌زمینه ذهنی به سراغ آزمودن جهان برویم؛ بنابراین، همیشه، نه تنها کنشمان، بلکه حتی دریافتمان از جهان، گرانبار از نظریه و چارچوب ذهنی، پیش‌فرض‌ها و احیاناً چاله‌های شناختی است.

به‌خصوص در محیط علوم اجتماعی و سیاسی که روابط بین‌الملل و سیاست خارجی ذیل آن تعریف می‌شود، برای ما کافی است که قانع شویم، به‌طریق اولی، نه‌تنها ادراک سوژه از ابژه^۱ بی‌واسطه نیست و گرانبار از نظریه است، بلکه این ادراک گرانبار از نظریه نیز در سوی مقابل بر بساخت محیط مؤثر خواهد بود، که در اینجا جامعه است. از این منظر جامعه، سیاست و به‌طریق اولی سیاست بین‌الملل، امری داده^۲ شده نیست، بلکه برساخت‌شده^۳ ذهن است.

از این‌روست که وجود اشکال در ادراک و شناخت، کنشگر را دچار خطا، و برساخت و کنش او را در این محیط با چالش همراه می‌کند.

اساساً چالش شناختی در دو معنا بروز می‌یابد: یکی تلقی‌های نامتشابه از واژگان متشابه که به‌آسانی به سوء تفاهم در روابط کنشگران بینجامد و موجب سوء محاسبه‌های اساسی شود؛ و دیگری سازوکار دریافت داده از محیط که احیاناً شناخت کنشگر را دچار اعوجاج مخرب می‌کند. اولی به توجیه و توضیح نظری

1. object
2. given
3. constructed

نیاز ندارد، چراکه حتی در زبانی واحد هم غالباً این استعداد وجود دارد. آنچه در پژوهش‌های شناخت در حوزه علوم سیاسی، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مطرح می‌شود این است که باورها و پیش‌زمینه‌های ذهنی، بر دریافت داده‌ها از محیط و در نتیجه تصمیم‌سازی سیاستمدار تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد. این تأثیر به آن‌سان که گفتیم، همیشگی است و اساساً هیچ‌گاه نمی‌توان فرد را بدون پیش‌زمینه ذهنی تصور کرد. آنچه در پژوهش حاضر بررسی می‌شود عملکرد این پیش‌زمینه‌ها به مثابه اشکالی شناختی و گمراه‌کننده است.

جرویس به تفصیل گفته است باورها عمدتاً ممکن است نوعی راحتی خیال و روابط برای فرد به‌ارمغان آورد؛ بنابراین، فرد به‌نوعی تلاش می‌کند باور خود را به‌منزله واقعیت به خود بفروشد و از پذیرش خسارت احتمالی ناشی از آن طفره رود و آن را به امری دیگر نسبت دهد. این روند به‌طوری است که باورها به محکی برای اصالت واقعیت پیش‌رو بدل می‌شود؛ اگر آنچه دیده می‌شود با باورهای فرد مطابقت نداشته باشد، از آنجاکه باورها مسلم انگاشته شده است به زمینه‌های امر واقع تردید وارد می‌شود (جرویس، ۱۳۹۹: ۲۸).

آنچه از محیط به ذهن کنشگر می‌رسد به‌طور بالقوه به انحای مختلفی ممکن است محدود شود که به آن ارزیابی واقعیت‌ها گفته می‌شود؛ یعنی، در نگاه به آنچه ورودی از محیط واقعیت انضمامی فرض شده است، باورها به چند طریق مؤثر واقع می‌شود. نخستین چاله شناختی، باورهای شخص است: شخص احتمالاً به‌دنبال دیدن، شنیدن و باورکردن داده‌ای از عالم واقع است که مطابقت بیشتری با باورهای او داشته باشد یا دست‌کم آن را نقض نکند؛ چراکه باورها به‌معنایی حاصل‌عمر فرد، تلاش سرسختانه او در مواجهه با زندگی و عرق‌ریزان روح اوست و طبیعی است که شخص از موضع هویتی هم که شده، تلاش کند از آن جدا نشود و آن را به چالش نکشد؛ بنابراین، افراد تا حد ممکن تلاش می‌کنند آنچه را در تعارض و تناقض با انتظارات و باورهایشان است ندانند.

دوم، احتمال پذیرفته‌شدن گزاره‌های جدید و متناسب با موجه‌بودن آن‌ها در محیط اجتماعی است: هر قدر گزاره جدید (که قرار است خبری از عالم خارج و در مورد سیاست، خبری از محیط سیاسی به ما بدهد) در محیط پذیرنده خبر «موجه» تر قلمداد شود، امکان پذیرش آن بیشتر خواهد بود. این معنا البته مستقل از درستی یا نادرستی گزاره اشاره‌شده است: مستقل از اینکه گزاره صادق یا کاذب باشد، امکان پذیرش آن در هر صورت، تابع مطابقت آن با عرف موجه

محیطی است که به آن وارد می‌شود. در صورتی که گزاره مورد نظر به دستگاه تصمیم‌سازی کشور وارد می‌شود، وجه آن متناسب با الگوهای حاکم بر دستگاه سیاسی مذکور سنجیده خواهد شد و هر قدر این تناسب بیشتر باشد و الگوهای مذبور را کمتر نقض کند یا به چالش بکشد، امکان پذیرش آن بیشتر خواهد بود.

نکته سوم در باب تأثیر باورها بر ادراک این است که شواهد مبهم همواره به سود تأیید باورهای موجود قبلی تفسیر می‌شود و نه عکس آن؛ و از آن سو که معیارها در علوم اجتماعی و سیاسی نوعاً آفاقی و انضمامی^۱ نیست، این تأییدها در سرنوشت موضع و باور موجود تعیین کننده می‌شود.

چهارم آنکه وزن باورها همچنین ممکن است به واسطه جنبه کارکردی آن بر شناخت سنگینی کند. این البته به معنای آگاهی فرد از چنین کاربردی نیست، بلکه در ناخودآگاه وی وجهی انگیزه‌ای از جنبه‌های کارکردی باورها نمایان می‌شود و عمل می‌کند:

- کارکرد اول اینکه فرد در محاسبه هزینه-فایده عمل سیاسی، احتمالاً کاملاً بی‌طرف نیست و سنگینی بیشتر را به سمتی می‌دهد که برایش بیشتر کارکرد برون‌رفت از مشکل یا موقعیتی روانی را در سیاست داشته و پذیرش آن نسخه هزینه روانی کمتری داشته باشد؛ گویی که فرد با پذیرفتن «سود» یک نسخه، به علتی غیرمحاسباتی، راه را بر محاسبه و ورود استدلال به ضرر امر پذیرفته‌اش می‌بندد؛ چراکه برای او صرف نظر کردن از آنچه دلپذیرتر یا آرامش‌بخش‌تر می‌نماید رنج‌گزافی است.
- کارکرد دوم آنکه سیاست و سیاست‌ساز به نوعی به تأیید نیاز دارند؛ تأییدی که گاه ممکن است همان باور تأییدکننده را به نوعی سپر در مقابل داده‌های نقض کننده سیاست مذکور بدل کند و این دومین نقش کارکردی^۲ باورهاست که اختلال^۳ در ادراک محیط را موجب می‌شود؛ به خصوص وقتی ارزیابی‌های رقیب از شرایط، اهداف را ناممکن معرفی کند یا هزینه‌های گزاف و فایده‌های اندک را از سیاست اتخاذ شده عریان کند یا نسبت به خطرهای معتناهی هشدار دهد، سیاست‌ساز بدو و طبعاً اهتمام بر نادیده و ناشنیده انگاشتن آن می‌کند و در این هم باورهای او بیش از هر چیز به کار می‌آید. در واقع، می‌توان گفت گاه توانایی

1. objective
2. functional
3. distraction

- خودفریبی تا مرز توهم، اشخاص را قادر می‌کند که در وضعیت‌های دشوار کار را علی‌الحساب پیش ببرند (همان: ۵۵).
- کارکرد سوم اینکه گاه «تصمیم» از «مطالعه» پیش می‌افتد و مطالعه و مطالعه‌کننده را به طرز سازمان می‌دهد که به تأیید باورهای خود کمک کند. البته، این نباید الزاماً و منحصرأ به معنای نوعی دیکتاتوری در تفکر و اندیشه‌ورزی دستوری و فرمایشی فهمیده شود، بلکه نوعی چالۀ شناختی است که فرد به واسطه اقتضاهای خود و شرایط، تلاش می‌کند تا خود را به آنچه فکر می‌کند راه‌گريز است «قانع کند».
 - کارکرد چهارم باورها در ایجاد مشکل شناختی مسئله‌ای قدیمی است: منافع. ولی باز هم باید اصرار کرد که این نوشته پیرامون مشکل شناختی است و در نتیجه روی ما به معضلات دست‌ساز، مثلاً به قصد تأمین منافع، نیست؛ بلکه آن قسم مسئله مطرح است که هم‌زمان که از سر بی‌صدافتی و رذالت نیست، به‌طور غیرمستقیم تحت تأثیر مطامع فردی و انگیزه‌های جریانی است (همان: ۳۴).

در این پژوهش، به دنبال توجیه نظری اختلال‌های شناختی و ادراکی نیستیم، بلکه ذکر نمونه به سیاقی که در متن خواهد آمد پیاده کردن این نظریه در داده‌های تاریخی است و این جهت صحیح پژوهش ماست.

۳. روش‌شناسی

مشکلی قدیمی درباره پژوهش پیرامون شناخت سیاستمداران و سیاست‌ورزان یکی این است که به‌نوعی نمی‌توان ایشان را به‌عنوان ابژه‌های پژوهش در آزمایشگاهی مقید و محدود آورد و داده‌هایی چونان محل اعتنا را به‌سان پژوهش‌های سنتی علمی از ایشان ثبت کرد. بنابراین، آنچه می‌توان در سنجش شناخت ایشان بدان توجه داشت و بر آن تکیه کرد محدود می‌شود به مطالب منتشرشده و اظهارات ایشان در گذشته که حجم گسترده آن با توجه به محدودیت توان محقق برای پردازش، تهدیدی برای پژوهش درباره شناخت محسوب می‌شود. باین‌حال، امروز به‌واسطه حضور رایانه، اتفاقاً پردازش حجم زیاد داده^۱ در هر حوزه محل استخراج تحلیل معتنا به است. اما، به‌هرحال، داده

1. big data

ارزشمندتری که از سیاستمداران می‌توان در نظر گرفت اظهارات ناگهانی و خودانگیخته ایشان است در مصاحبه‌های زنده و سخنرانی‌های بدون نوشته که فرد بیشتر به ذهن خود متکی است تا محاسبات از پیش معین شده. محک دیگر البته در این نوع پژوهش‌ها، پایش هم‌وردایی و حفظ آهنگ در اظهارات فرد است که باز چندان انضمامی و قاطع نیست.

نکته‌ای که از قدیم تاکنون، به‌خصوص درباره سیاست، پژوهش‌های شناختی مبتنی بر متون و اظهارات را با مانع مواجه می‌کند، در دسترس نبودن به‌هنگام بسیاری از متون است؛ گویی که اظهارات و مطالب منتشرشده و روزمره سیاستمداران، امروزه راحت به‌دست می‌آید؛ اما، متأسفانه، اسناد و صورت مذاکرات چندان تاریخ مشخصی برای گشایش ندارد؛ ضمن آنکه اگر به قراری که یونگ و شیفر گفته‌اند، پژوهش ادراکی روی به‌سوی پیش‌بینی مورد نظر سیاستمداران داشته باشد، همواره وقتی این محک گشوده خواهد شد که موضوع از حیز انتفاع ساقط باشد، چراکه فاصله بسیار است؛ مگر اینکه به‌سان این پژوهش مقرر باشد که هدف از تحقیق شناختی استخراج حفره‌های ادراکی است که در آن صورت می‌توان تا حدی به این روش امیدوار بود (Young & Schafer, 1998). اما، در تحلیل کیفی، این اشکال‌ها کمتر است؛ چراکه داده‌های کمتری استخراج می‌شود و این کار همچنان از متون چاپ‌شده و نیز الکترونیکی به‌آسانی ممکن است و مراحل کدگذاری و نظایر آن به‌تفصیل انجام‌پذیر خواهد بود. ضمن آنکه، با توجه به نبود صراحت کافی در سخنان سیاستمداران رده بالا، همچنین تأثیرپذیری ادراک ایشان از مشاوران، رسانه‌ها و افراد اثرگذار می‌توان سخن صریح‌تر را از منابعی به‌دست آورد که اشکال‌های ادراکی و موانع ورودی نظام ادراکی تصمیم‌گیران را بر ساخت یا تشدید می‌کنند.

به‌جز وارد کردن اشکال به روش‌های تحقیق مرسوم، در پژوهش حاضر تلاش می‌کنیم پیرامون هر موردی که نیاز هست نمونه‌هایی را برای تحلیل کیفی استخراج کنیم، تا حد ممکن تناقض‌ها را شامل شود و از هیچ صافی گونه عبور ندهیم. تحلیل کیفی استفاده‌شده در پژوهش حاضر، دست‌کم در بخش نخست، روش تحلیل محتوای کیفی است و در نگاهی جزئی‌تر بدون آنکه به تصریح مطابقت با مراحل روش مبنا قرار گیرد، از روش تحلیل گفتمان منسوب به لاکلا^۱

1. Ernesto Laclau

و موف^۱ نیز بهره برده شده است، چراکه به بیانی، می‌توان گفت تحلیل گفتمان خود یکی از اقسام روش تحلیل محتوای کیفی است (خنیفر و مسلمی، ۱۴۰۱: ۸۲).

۴. بحث و بررسی

۴.۱. ائتلاف‌ها و معاهده‌های جهانی پساوست‌فالیایی

اصطلاح اتحاد در تاریخ جنگ و صلح در روابط بین‌الملل واجد معنای متکثر و دستخوش تغییر بوده است: واژه‌ای که از پیش از آغاز رسمی نظم دولت‌مملت^۲ در جنگ‌های وست‌فالیایی^۳ و ارتباط میان دولت‌ها وجود داشته و ضمن قرون پس از آن دستخوش تحول شده است.

پس از معاهده وست‌فالیا در ۱۶۴۸م، تا پایان قرن هفدهم میلادی، دست‌کم ۶۹، در قرن هجدهم ۱۴۰، در قرن نوزدهم ۲۶۷ و در قرن بیستم ۲۲۰ معاهده^۴ در نظم بین‌المللی تنظیم شده است. در ابتدا، نظم وست‌فالیایی بیشتر اروپایی بوده و هرچه متأخرتر شده است بین‌المللی‌تر شده است (نقیب‌زاده، ۱۳۹۴: ۵۰). این معاهده‌ها به نوعی، بر دو قسم است؛ شکل نخست، اتحاد تعدادی از کشورها علیه یک یا چند کشور که بیشتر ممکن است زمینه جنگ باشد (مانند اتحاد سه‌گانه^۵، معاهدات وین^۶، اتحاد هانوفر^۷، اتحاد هامبورگ^۸، اتحاد سن‌پترزبورگ^۹ و اتحاد انگلوروس^{۱۰}). شکل دوم، قراردادی میان دوطرف جنگی رو به پایان است که زمینه‌ساز صلح بعدی و نظم پیش روی محیط بین‌المللی است (مانند معاهده وست‌فالیا^{۱۱}، کنگره وین^{۱۲}، معاهده ورسای^{۱۳} و معاهده صلح پاریس^{۱۴}).

1. Chantal Mouffe

2. nation-state

3. Westphalia

۴. در معنای عام ولی سیاسی و میان دولت‌ها

۵. میان انگلستان، استان‌های متحد و سوئد (۱۶۶۸م)

۶. ضد سوئد (۱۶۵۶ و ۱۶۵۷م)

۷. میان بریتانیا، فرانسه، پروس، سوئد، هلند و دانمارک ضداسپانیا (۱۷۲۵م)

۸. میان پروس و سوئد بعد از شکسته‌شدن اتحاد روسیه و پروس (۱۷۶۲م)

۹. میان روسیه و بریتانیا ضد فرانسه (۱۸۰۵م)

۱۰. معاهده نظامی و سیاسی روسیه و بریتانیا (۱۹۴۲م) و بعد متفقین در خلال جنگ جهانی دوم

۱۱. بعد از جنگ‌های سی ساله مذهبی (۱۶۴۸م)

۱۲. پایان جنگ‌های ناپلئونی (۱۸۱۵م)

۱۳. پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۹م)

۱۴. پایان رسمی جنگ جهانی دوم (۱۹۴۷م)

تنوع و تعدد این معاهدات، به‌خصوص در قرن پانزدهم تا ابتدای قرن نوزدهم میلادی که پایان کار ناپلئون به شکل‌گیری کنگره وین در ۱۸۱۵م منجر شد نشان‌دهنده نوعی ائتلاف‌های ناپایدار در اروپاست که مرتب هم تغییر می‌کند. این نظم پساوست‌فالیایی که هم‌زمان با به‌وجودآمدن ملت‌دولت‌ها، نخست فاقد قدرت هژمونی در محیط بین‌المللی است و دوم فاقد ثبات در این بلوک‌بندی‌هاست، در ابتدای قرن بیستم، به‌نوعی ثبات در دو قطبی موجود در اروپا در قالب نیروهای محور از یک‌سو و متفقین از سوی دیگر می‌رسد که از حاصل آن در جنگ جهانی اول پیمان ورسای^۱ بیرون آمد و برندگان^۲ تلاش می‌کنند جایگاه خود را تا حدی تثبیت کنند. این بلوک‌بندی در جنگ جهانی دوم به متفقین^۳ و متحدین^۴ تبدیل می‌شود تا در نهایت، در ۱۹۴۵م جنگ جهانی دوم پایان یافت و سازمان ملل متحد تشکیل شد.

پس از جنگ جهانی دوم نیز که یک بلوک به‌کلی از هم پاشید و اعضای برجسته آن، یعنی آلمان و ژاپن، به انقیاد فاتحان در آمدند، علی‌رغم تشکیل نظامی ساختارمند و نوزایشی در نظام بین‌الملل که به شکل‌گیری ملل متحد و به‌خصوص شورای امنیت ملل متحد انجامید، باز بنا بر خاستگاه ایدئولوژیکی فاتحان سابقاً متحد، اختلاف تعمیق شد و محیط بین‌المللی به دو قطب واجد خصوصیات حداکثری چپ و راست در سیاست‌های اقتصادمحور تقسیم شد، به‌طوری‌که باز بنا بر فاصله‌ای که میان این دو قطب بود، هر بازیگر واقعی با هر میزان قدرت تأثیرگذاری، لاجرم ملزم به نزدیکی به یکی و استبعاد از دیگری بود و این ذاتی آن فضا قلمداد می‌شد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، البته پایانی است بر این نظم دوقطبی در محیط بین‌المللی؛ چه اینکه ممکن است اقوال مختلفی به‌طور بالقوه در تبیین کیفیت‌های محیط بین‌المللی در دوران پساجنگ سرد و روابط و احیاناً اتحادها و ائتلاف‌های این دوران مطرح باشد.

۲.۴. انزوا و اتحادهای ایران: زمینه‌ای برای محدودیت شناختی

برای تحلیل آنچه احیاناً از اتحادها یا انزوای ایران در روابط خارجی در ذهن

۱. Traité de Versailles که در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸م پایان جنگ جهانی اول را اعلام کرد.

۲. بریتانیا، ایالات متحده، فرانسه، ایتالیا و ژاپن

۳. از جمله اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده، بریتانیا، چین و فرانسه

۴. از جمله آلمان، ژاپن و ایتالیا

تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران ایران وجود دارد و به‌طریق اولی ارزیابی اشکال‌های ادراکی متناسب با این معنا، لازم است نخست واقعیت انضمامی موقعیت ایران و اتحادها و انزوای آن را توضیح دهیم.

واقعیت این است که ایران، به‌معنای امروزی آن، دست‌کم بعد از زمان زعامت سلسله قاجار (پس از عهدنامه ترکمنچای در سال ۱۸۲۷م) تغییر چندانی^۱ در مرزهای خود نداشته است و نیز مذهب و زبان و قومیتی دیرپا دارد. اما، در منطقه و شرایطی واقع شده است که در شمال‌غرب با ترکان، در غرب و جنوب با اعراب و در شمال با روس محاط است؛ درعین‌حال، جزء هیچ‌کدام از این قومیت‌ها هم به‌شمار نمی‌رود. اگر به سبکی قائل شویم که جواد طباطبایی (۱۳۹۵) کشور را نه به‌معنای صحیح سیاسی^۲، بلکه به‌معنای تمدنی آن واجد معنا می‌داند، هم‌زبان بودن افغانستان و تاجیکستان با ایران نیز به‌معنای تمدنی آن، تصویر سه کشور با یک فرهنگ و زبان را تداعی نمی‌کند، بلکه این همه و بخش‌های دیگر آسیای مرکزی که فرهنگ و زبان فارسی در آن رخنه دارد، همه جزئی از «ایران فرهنگی» قلمداد می‌شوند؛ بنابراین، نمی‌توان آن‌ها را متحدان طبیعی ایران‌زمین به‌شمار آورد.

برای بحث دربارهٔ زمینه‌های انزوا و اتحادهای ایران و به‌تبع آن چالش‌های ادراکی پیرامون این معنا، که موضوع پژوهش حاضر است، یکی از محورهایی که می‌توان اشاره کرد و از قضا موضوع توجه شایعی هم هست آن چیزی است که «موقعیت ویژه راهبردی ایران» دانسته می‌شود: از یک‌سو واقع‌شدن در مسیر اتصال شرق و غرب که بیش از همه چیز چین و اروپا منظور است؛ و از طرق دیگر، قراردادن میان روسیه و آب‌های راهبردی خلیج فارس و اقیانوس هند که در کنار درک متأخرتر متوجه منابع انرژی حوزه خلیج فارس و نیز آبراه راهبردی انتقال این منابع انرژی، به‌منزلهٔ موقعیت حساس جغرافیای راهبردی ایران قلمداد می‌شود. این موقعیت جغرافیایی، به‌طور بالقوه ممکن است بروز فرصت‌هایی را به‌خصوص در نقش‌آفرینی بین‌المللی برای ایران موجب شود؛ درعین‌حال، تهدیدهایی شکل گیرد از جنس تنش‌های مداوم بر اثر موضوع‌هایی که شاید اگر کشوری با مشخصات دیگر واجد آن باشد از اساس برای دیگر بازیگران در محیط بین‌المللی حساسیت‌برانگیز و رقابت‌برانگیز نباشد. البته، در پرداختن به هر دو

۱. استقلال بحرین در ۲۳ مرداد ۱۳۵۰ش مورد استثنا در این معناست.

2. politically correct

مورد باید میزان اهمیت آن را در محاسبات خود به‌روز کرد: نه هند به سیاق روزگاران گذشته در استعمار بریتانیاست؛ بنابراین، رقابت اساسی این کشور و روسیه بر سر دسترسی به آن برقرار است؛ و نه انرژی به‌مثابه دهه‌های گذشته چندان در انحصار منابع هیدروکربوری منطقه خلیج فارس است؛ در حال، هنوز موقعیت راهبردی معنادار است و اهمیت قابل توجهی دارد؛ هرچند متناسب با معادلات امروز در محیط بین‌المللی است.

می‌توان ایران را به‌معنای یک کشور و حتی یک حوزه تمدنی دچار نوعی تنهایی قدیمی دید: ایران در پیرامون، حوزه‌های قومیتی مختلفی دارد، که اتفاقاً به‌واسطه اینکه اکثریت غالب هر کدام از این اقوام در دیگر سوی مرز قرار دارد، و ممکن است دائم به نکته‌ای در مباحث امنیت ملی بدل شود، خود از نظر قومی، زبانی و نیز مذهبی دچار تنهایی است: زبان فارسی که به‌جز ایران‌زمین (در معنایی که توضیح دادیم و نه به‌معنای صحیح سیاسی آن) در جای دیگری (به‌جز تا حدی در افغانستان و تاجیکستان که بنا بر تعریف گفته‌شده آنچنان دیگر محسوب نمی‌شوند)، چندان گسترده نیست؛ ایرانیان، برخلاف ترکان یا اعراب، اشتراک قومیتی با کشوری دیگر ندارند؛ و نیز حتی در باب مذهب (و نه دین)، علی‌رغم اینکه در کشورهای دیگر نیز تشیع دامنه اثر دارد و در صدر همه در عراق، نمی‌توان از نظر دور داشت که یگانه کشور شیعه‌مذهب ایران است و به این سیاق و با این کثرت، تشیع در کشور دیگری گسترش ندارد. بنابراین، این عناصر تنهایی راهبردی و عدم‌اشتراک ذاتی با کشوری دیگر در مؤلفه‌های تمدنی مذکور سابقه‌ای دیرین دارد. با اینکه ایران در زمره مسلم کشورهای مسلمان است، اما باز هم، به‌واسطه مذهب غالب متفاوت، یعنی شیعه، نوعی گسست میان این حوزه تمدنی با کشورهای اسلامی اهل سنت وجود دارد که اتحاد حول مذهب را هم برای ایران امری نیازمند بر ساخت^۱ می‌کند و غیر از آن چیزی است که در میان عمده کشورهای مسلمان، به‌خصوص در حوز کشورهای عربی-اسلامی، رواج دارد. از نظر قومی نیز علی‌رغم اینکه این سرزمین مرکزی در گرداگرد خود قومیت‌هایی را در خود دارد که بیشتر جمعیت هریک در سوی دیگر مرز است، هیچ‌گاه به سبک کشورهای دارای حکومت فدرال و پدیدآمده از اجتماع حکومت‌های مستقل، نظیر آنچه آلمان یا ایالات متحده یا در نمونه تازه‌تر امارات متحده عربی، تشکیل نشده است. ایران از ابتدا یک کشور بوده و به ادعای هگل،

1. construction

قدیمی‌ترین کشور جهان است. «...هگل، پیش از دیگران، معنای 'دولت' بودن 'ملت' ایران را دریافته بود که او نخستین فیلسوف دولت جدید بود و کوشش می‌کرد تاریخ این دولت جدید را توضیح دهد. اطلاق این مفهوم 'دولت' به 'ملت' ایران ایدئولوژی نیست، بلکه بیان واقعیت تاریخی در قالب مفهوم نوآیین است. همه منابع تاریخی بر این نکته دلالت دارد که ایران دولت بوده و، به‌رغم باران‌هایی که بر آن سنگ‌خارا وارد شده، دولت مانده است» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۳۵).

محور دیگری که درباره موقعیت راهبردی ایران دیده شده است و آن نیز به جغرافیای ایران‌زمین و فراتر از آن قرارداشتن آن در حوزه فرهنگی و قومی خاص مربوط است «تنهایی راهبردی ایران» است که بیش از دیگران از تز محی‌الدین مصباحی برگرفته است. این مفهوم اگرچه در مقاله «آزاد و متعین: ایران و نظام بین‌الملل» بیش از همه بر تنهایی راهبردی ایران در دوران جمهوری اسلامی ایران، به‌علت نداشتن اتحاد راهبردی جدی با قدرت‌های جهانی، متمرکز است، از نظر مفهومی، معنایی موسع‌تر دارد. در این مقاله، محیط بین‌المللی کنونی سه محور اصلی نظامی، هنجاری-اجتماعی و اقتصادی-توسعه‌ای توصیف شده دارد. در دو محور نخست، ایران را واجد قدرتی درون‌زا و در سومی در حاشیه قلمداد می‌کند. تلقی مصباحی به‌نوعی مهار ایران از سوی نظام بین‌المللی کنونی است که تلاش می‌کند تا فضای بازی این موجودیت انقلابی و خودبنیاد را در محیط بین‌المللی محدود کند. تنهایی توصیف‌شده در این مقاله متوجه دوران زعامت جمهوری اسلامی با تمام مشخصات فرهنگی و ارزشی آن است و ایران را خارج از بلوک‌بندی قدرت‌های جهانی تعریف کرده است و ارتباطات جمهوری اسلامی ایران را در محیط بین‌المللی از جنس مناسبات دوجانبه و چندجانبه ولی مُجزا با عناصر قدرت هر محور به شمول دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی وصف می‌کند. این البته خارج از نزدیکی و بازی در مناسبات قدرت جهانی در معنای کل‌گرایانه و کلان آن است (Mesbahi, 2011: 11).

آن‌طور که به‌وضوح به رأی عین می‌رسد، ایران پس از انقلاب اسلامی در سه نظم بین‌المللی زیست داشته است: ۱. نظام دوقطبی که از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ م برقرار بود؛ ۲. زیست در لحظه تک‌قطبی^۱؛ و ۳. زندگی در دوران گذار یا انتقالی در

۱. unipolar moment به دوران میان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به‌وجودآمدن دوران گذار در روابط بین‌الملل گفته می‌شود که به‌خصوص ایالات متحده، ادراکی مبنی بر تک‌قطبی شدن نظم حاکم در فضای بین‌المللی داشت.

روابط بین‌الملل. خاستگاه اسلامی، همچنين ضدامپریالیستی انقلاب اسلامی در اوان دوران جمهوری اسلامی موجب شد که در این نظام تازه تأسیس، ایران بیرون از ساختار دوقطبی و جنگ سرد حاکم در آن دوره از روابط بین‌الملل تعریف شود؛ از سویی، روابط با ایالات متحده بلافاصله رو به تخریب گذاشت. در نهایت، در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ش این شعله اوج گرفت؛ از طرف دیگر، ارزش‌های فرهنگی چه در زیست‌بوم ایران، به‌منزله کشور اسلامی شیعی، همچنين نظامی برآمده از ایدئولوژی اسلامی موجب می‌شد نوعی تباین ذاتی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ادراک شود؛ بنابراین، جمهوری اسلامی ایران خود را در اردوگاه این قطب نیز تعریف نکرد (ibid: 14).

این بیرون‌بودن جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر شعار «نه شرقی، نه غربی» نوع به‌خصوصی از اعمال سیاست موازنه منفی در شرایط جنگ سرد بود که طبیعتاً بهترین برداشت از آن بی‌طرفی در شرایط جنگ سرد بود. اما، به‌سیاق آنچه در تاریخ یکصد ساله این کشور مکرر است^۱، بی‌طرفی ایران نوعاً موجب نشد که از جریان نزاع در محیط بین‌المللی تأثیر نگیرد. نوع تأثیر این بار البته بیشتر از جنس تنهایی راهبردی بود که حتی پس از پایان یافتن جنگ سرد و دوران دوقطبی نیز تا حد زیادی ادامه یافته است. بنابراین، متحدان اصلی ایران در دوران جدید در بسیاری از موارد جنبش‌های موجود اجتماعی (و نه برساخته) در منطقه بوده‌اند که جمهوری اسلامی به‌واسطه ادبیات ضدامپریالیستی برآمده از انقلاب اسلامی، میان ایشان محوریت معنایی پیدا کرد. ورود این کنشگران غیرحکومتی^۲ به صحنه نظامی-امنیتی غالباً به منازعه‌های نظامی نوع چهارم^۳ تعبیر می‌شود. اگر این مدعا و استدلال‌ها را بپذیریم، ایران را بدو و به‌لحاظ طبیعی فاقد متحد راهبردی در میان دولت‌ها می‌یابیم و این نتیجه ممکن است مبین تحرکات تاریخی ایران باشد؛ نخست در منطقه و سپس در تعامل با قدرت‌های جهانی. در نگاهی تاریخی اگر از دوران قدیم و حضور ایران قدیم به‌مثابه قدرت جهانی در منطقه شرق مدیترانه و سایر مناطق بگذریم، نخستین کنش‌های منطقه‌ای ایران در زمان پهلوی دوم آغاز شد: حمایت از شیعیان لبنان (که بیشتر از جنس بازی نیابتی در منطقه بود)، حمایت از کردهای عراق (که این دو پس از انقلاب به

۱. اشغال‌های دوم (۱۲۹۳ش) و سوم (۱۳۲۰ش) ایران در خلال جنگ جهانی اول و دوم توسط نیروهای متفقین (روسیه و بریتانیا)، علی‌رغم اعلام رسمی بی‌طرفی ایران در جنگ اتفاق افتاد.

۲. non-state actors

۳. fourth generation warfare

سیاست همراهی و همکاری تبدیل شد) و حضور در جنگ ظفار عمان (۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵م، که بیشتر به نیابت از بلوک غرب و در مقابل کمونیسم تعریف می‌شد). عمده کنش‌های منطقه‌ای ایران، در کنار روابط پرفرازونشیب با مصر و اسرائیل، موضع‌گیری، به‌خصوص در جنگ اعراب و اسرائیل (۱۹۷۳م)، در نهایت نیز منازعات پیوسته با عراق (۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴م) و دیگر رقابت‌ها با کشورهای عربی، همه، چه سلباً و چه ایجاباً، تلاش‌هایی از سوی ایران برای نوعی یارگیری و کنشگری در منطقه از یک‌سو و قراردادن در یکی از دو قطب اصلی جهانی آن روزگار از سوی دیگر قلمداد می‌شود که به‌نحوی اقدام برای غلبه بر آن چیزی است که «تنهایی راهبردی طبیعی ایران» می‌نامیم.

وصف «طبیعی» از آن‌رو مناسب این موصوف به‌نظر می‌رسد که ایران بدواً و بدون توجه به سیاست‌های حکومت یا دولتی خاص در بُرشی، به‌خصوص از تاریخ از نظر زبانی، قومی و حتی منابع، واجد نوعی تنهایی است که شرح آن رفت. پس از انقلاب اسلامی، به‌نحوی که پیش‌تر از قول محی‌الدین مصباحی نقل کردیم، باز این تنهایی راهبردی طبیعی وجود داشت و به‌واسطه خاستگاه انقلاب اسلامی، ایران در هیچ‌کدام از بلوک‌های قدرت جهانی قرار نگرفت؛ این البته خود زمینه‌ای بود برای تأثیرهای متنوع ایران از هر دو این قطب‌ها که شاید بتوان گفت در برهه‌ای تنها در یک موضوع اتفاق نظر داشتند و آن هم مهار موجودیتی سیاسی بود که خود را بیرون از مرزهای این دوقطبی تعریف کرده بود. به‌طور مثال، هر دو قطب، صدام حسین را که در آن روزگار به سرزمین ایران تعرض کرده بود در جنگ حمایت می‌کردند. این امر خارج از قواره در نظام رقابتی دوقطبی آن روزگار به‌واسطه خارج‌بودن ایران از نظم دوقطبی قدرت در آن دوران بود.

کنش‌های پسا‌جنگ سردی ایران در منطقه پیرامون خود نیز، چه در محور نظامی و از جنس نسل چهارمی آن و چه در محور هنجاری اجتماعی، به سیاقی که توضیح دادیم، پاسخی از جنس دیگر به همین تنهایی راهبردی طبیعی قلمداد می‌شود.

در ادامه، به تحلیل آنچه می‌پردازیم طی دوران اخیر نگاه به شرق نامیده شده است و اتفاقاً به‌طور بالقوه، چالش شناختی قلمداد می‌شود. ایرانی که به‌طور طبیعی در هیچ بلوک قومیتی، زبانی، نژادی و حتی مذهبی غالب قرار ندارد و به‌واسطه کنش‌های مؤلفانه خود تلاش کرده است تا موقعیت منطقه‌ای خود را

بیشتر با اتکا به قدرت معنایی خود در دو دهه نخست انقلاب اسلامی، بپرورد با تحلیلی از آینده جهان و تغییر جغرافیای قدرت از غرب به شرق می‌کوشد زمینه‌سازی را برای پاسخی از جنسی جدید به تنهایی راهبردی طبیعی خود ایجاد کند.

اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که با تغییر نظم در محیط بین‌المللی و فروپاشی نظم دوقطبی آیا اتحاد هنوز واجد همان معنای سنتی است که تبلور آن را در بلوک‌بندی جنگ سرد شاهد بودیم و پیش‌تر به آن اشاره کردیم؟ آنچه در این مقاله بررسی شده است درک معنای مستفاد از اتحاد در محیط بین‌المللی در نظام دانایی سیاسی فعلی است؛ یعنی، آن معنایی که در سطح تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کلان از نظم محیط بین‌المللی و برآمدن شرق در ذهن خود ادراک می‌کنیم بر تلاش ما برای برساخت اتحادهای جدید راهبردی خود تأثیر مستقیمی دارد. با توجه به آنچه در بخش نظری مطرح کردیم، می‌توان موقعیت ایران و در معنای توضیح داده‌شده، تنهایی طبیعی و راهبردی آن را زمینه‌ای برای ایجاد مشکل ادراکی در معنای اتحاد یافت. به بیان دیگر، اینکه ایران بنا بر محتوای مشروح احساس تنهایی تاریخی و طبیعی را با خود حمل کرده است ممکن است موجب شود برای بیرون آمدن از این وضعیت از طریق نوعی یارگیری راهبردی تلاش کند. این تلاش به شبکه‌ای از باورها و پیش‌فرض‌ها نسبت به محیط بین‌الملل دامن زده است که به سان آنچه در بخش نظریه گفتیم ورود داده‌های نقیض آن را به ذهن تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران با اختلال همراه می‌کند؛ بنابراین، موقعیت تحمیلی از اصلاح معنایی مانند اتحاد و روزآمد کردن آن جلوگیری می‌کند.

به‌طور خاص، در پژوهش حاضر تلاش کرده‌ایم تلقی‌گرایی در تهران از مفهوم اتحاد و به‌خصوص اتحاد راهبردی را در این مسیر دنبال کنیم: نگاهی که محیط بین‌المللی را هنوز واجد نظمی دوقطبی میان دو بلوک غرب و شرق دیده و شرق از نظر او بیش از همه شامل روسیه، چین و ایران، به‌عنوان سه قدرت اصلی، است.

طرفه آنکه هنگامی که مبنا تشکیل بلوک قدرت باشد، لازم است تا حد بسیار زیادی بتوان حمایت بلاشرط را در میان اعضای یک بلوک از یکدیگر شاهد بود و نیز همکاری و نزدیکی اعضای دو قطب، به‌خصوص اعضای اصلی هر یک، دور از تصور به‌نظر می‌رسد (این اساساً، بنا بر تعریف، اقتضای قطبیدگی است). بنابراین، ارتباط میان اعضا، به‌خصوص رئوس یک بلوک (در بلوک شرق آن‌طور که ذکر کردیم چین، روسیه و ایران)، به نحوی است که می‌توان انتظار داشت هنگام

درگیری یک عضو (اصلی) بلوک در تقابل‌هایی نظیر تحریم یا حتی جنگ، متحدان راهبردی، تمام قد به میدان بیایند و به رویارویی با بلوک دیگر بپردازند و متحد خود را حمایت کنند. چنین دیدگاهی، همان‌طور که در جدول ۱ مشاهده می‌شود، قهراً از نظام‌هایی نظیر پیمان شانگهای تصویر و انتظاری نظیر ناتو دارد. اما، اگر این ادراک و تلقی از اتحاد ناشی از خاستگاه‌های روان‌شناسانه باشد و قائلان به آن خود را از محک‌زدن باورهایشان در این فهم از اتحاد با استفاده از داده‌ها و اطلاعات مبطل یا چالش‌برانگیز محروم کرده باشند، علی‌القاعده باید در سمت دیگر (در اینجا، یعنی مسکو و پکن) فهم دیگری از این معنا حاکم باشد.

با نگاه به نمونه‌هایی از رخداد‌های بین‌المللی می‌توان ماهیت جدید این روابط و معانی را، به‌خصوص پیرامون ادراک از مفهوم اتحاد راهبردی، سنجید. به‌بیان دیگر، درک جنگ سرد از محیط بین‌المللی و کنشگران مؤثر آن در موارد اساسی و متعددی موجب شده است تا تصویری متناسب با همان نظم از مفهوم اتحاد، به‌خصوص اتحاد راهبردی، در ذهن پدید آید و آن نوعی اتحاد همه‌جانبه، مدام و فارغ از موضوع است، به‌طوری‌که انگار نوعی بلوک‌بندی (به‌سان آنچه در دوران جنگ سرد وجود داشت) میان غرب از یک‌سو و شرق از سوی دیگر وجود دارد. مورد، به‌خصوص شامل چین، روسیه و ایران است. با چنین تصویری لازم است این کشورها برای پشتیبانی از منافع یکدیگر در هر موضوع رو در روی «بلوک غرب» بایستند و به تقابل با آن‌ها برخیزند. بررسی آنچه رخ داده است معنای رابطه و همکاری نزدیک و حتی راهبردی را در ذهن دیگر طرف‌ها، به‌خصوص روسیه و چین، پدید می‌آورد:

- در مورد نگاه روسیه و چین به روابطشان با جمهوری اسلامی ایران می‌توان به خاطرات دیپلماتیکی متنوعی رجوع کرد. حسن روحانی، مذاکره‌کننده ارشد هسته‌ای وقت ایران، در کتاب خاطرات خود نوشته است:

وزیر امور خارجه چین... گفت به ما تکیه نکنید و فکر نکنید ما در شورای امنیت می‌توانیم بایستیم و [در برابر قطعنامه‌های پیشنهادی غرب در موضوع هسته‌ای ایران] از حق و تو استفاده کنیم... من به‌صراحت به شما می‌گویم که حجم روابط اقتصادی و تجاری ما با اروپا و آمریکا بسیار بالا است... بنابراین اگر توقع دارید ما رو در روی آمریکا و اروپا بایستیم ما این کار را دست‌کم تا بیست سال دیگر نمی‌توانیم انجام دهیم (روحانی، ۱۳۹۱: ۱۵۶).

جدول ۱. رمزگذاری و رمزگشایی محتواهای رسانه‌ای

شماره ردیف	رمزگذاری محتواها	رمزگشایی	شاخص	منبع
۱	«شکل‌گیری، توسعه و تعمیق مناسبات راهبردی بین سه کشور ایران، روسیه و چین در سال‌های اخیر و در تقابل با سلطه‌گری دیرین غرب، نشانه‌هایی از ظهور تا ثبوت تروئیکای [سه‌جانبه] جدیدی در سپهر سیاسی جهان است که نقش استعمارگران قدیمی را به چالش می‌کشد.»	<ul style="list-style-type: none"> - ایران، روسیه و چین در مناسبات راهبردی کنار یکدیگر قرار دارند. - ایران، روسیه و چین بلوک جدیدی را در قدرت جهانی تشکیل می‌دهند. - بلوک شرق (شامل ایران، روسیه و چین) قدرت‌های سنتی غربی را در محیط بین‌المللی به چالش می‌کشند. 	<ul style="list-style-type: none"> - نظم جهانی نظم دوقطبی و بلوک شرق در حال تشکیل است. - ایران یکی از اعضای بلوک شرق است. - اولویت مشترک ایران، روسیه و چین مقابله با غرب است. 	خبرگزاری فارس، ۱۵ مرداد ۱۴۰۱
۲	«سفر آیت‌الله رئیسی به چین در معادلات نظام جهانی مؤثر است. / هشدار تحلیلگران به غرب بابت شکل گرفتن اتحاد ایران-چین/ ایران متحد اصلی چین در منطقه جنوب غرب آسیا این سفر از اهمیت استراتژیک و اقتصادی زیادی برخوردار است.»	<ul style="list-style-type: none"> - چین و ایران متحدان راهبردی هستند. - ایران متحد اصلی چین در منطقه است. 	<ul style="list-style-type: none"> - ایران برای چین متحدی راهبردی است. - چین حاضر است برای ایران متحمل پرداخت هزینه شود. 	رجانیوز، ۲۶ بهمن ۱۴۰۱

منبع	شاخص	رمز‌گذاری	رمز‌گذاری	کدها	محتواها	ردیف
مصاحبه علی‌اکبر ولایتی با سایت مقام معظم رهبری، ۳۱ تیر ۱۴۰۱	- هدف مشترک ایران، روسیه و چین مقابله با آمریکا است.	ایران، روسیه و چین شرایط و اهداف یکسانی دارند. ایران و روسیه و چین هر سه بنا دارند با قدرت آمریکا مقابله کنند و با آمریکا همکاری نکنند.	«هر سه این کشورها (ایران، روسیه و چین) حول این اهداف مشترک با یکدیگر همکاری می‌کنند: ۱. مقابله با توسعه‌طلبی و هژمونی آمریکا و غرب علیه شرق مستقل ۲. هر سه کشور مستقل‌اند و هیچ‌یک از آن‌ها به هیچ قدرت بیگانه‌ای متصل نیستند و باج نمی‌دهند. ۳. هر سه کشور مورد حمایت ملت‌های خود هستند. ۴. ایران و چین حافظ فرهنگ و تمدن شرق هستند و روسیه هم ذوجنبتین است؛ از کوه‌های اورال به سمت غرب اروپایی و از اورال به سمت شرق آسیایی.»			۳

منبع	شاخص	رمز‌گذاری	محتواها	شماره
روزنامه وطن /امروز، ۲۵ بهمن ۱۴۰۱	- باید به کشورهای مقابل با آمریکا نزدیک شد و بلوکی ضد آمریکا تشکیل داد.	کدها - سیاست خارجی دولت سیزدهم تعامل با کشورهای مخالف آمریکا شامل روسیه و چین است. - چین خود را در مقابل آمریکا تعریف می‌کند. - بلوکی ضد غربی شامل ایران، چین و روسیه در حال تشکیل است که برای مقابله با تحریم‌های آمریکا مفید است.	«رئیس‌سیاست خارجی خود را بر مبنای تعامل با کشورهای منطقه و همچنین کشورهای مخالف آمریکا پایه‌ریزی کرده و تعاملات گسترده ایران با کشورهای همسایه، به‌علاوه روسیه و چین، شاهد مثال این موضوع است. اما چرا سفر رئیسی به چین و گسترش همکاری‌های تهران-پکن را باید جزو مهم‌ترین سفرهای دیپلماتیک چند سال اخیر دانست؟ در فضای کنونی که آمریکا و کشورهای اروپایی هر روز تحریم‌های ضدایرانی خود را افزایش می‌دهند، گسترش ارتباط با کشوری مثل چین که خود را در مقابل آمریکا تعریف می‌کند، در راستای ایجاد یک بلوک ضد غربی و مقابله با تحریم‌های آمریکا، اهمیت بالایی دارد.»	۴

شماره	رمزگذاری محتواها	کدها	رمزگشایی شاخص	منبع
۷	«هرگاه نشانه‌های موجود در خاورمیانه را با نشانه‌های موجود در سایر نقاط از جمله شمال قفقاز آنچه در اوکراین به‌رغم تعلق جغرافیایی آن به اروپا در نظر بگیریم، آنگاه قابل فهم خواهد شد که شانگهای و ناتو به آرامی در حال بازی‌سازی جنگ سرد جدید هستند.»	- شانگهای و ناتو در حال بازسازی جنگ سرد هستند.	- نظم دوقطبی در محیط بین‌المللی تشکیل شده است.	خبرگزاری فارس، ۲۹ بهمن ۱۳۹۲
۸	«تحولات منطقه‌ای خاورمیانه و سایر مناطق حساس جهان الزاماً تحولاتی خودجوش نمی‌تواند باشد و دست‌کم بخشی از آنها در ارتباط با نامشخص بودن قطب‌بندی قدرت جهانی و تمایل شانگهای و ناتو برای بازسازی نوعی از جنگ سرد جدید قرار می‌گیرد.»	- نظم دوقطبی و جنگ سرد توسط شانگهای و ناتو در حال بازسازی است.	- نظم دوقطبی در محیط بین‌المللی تشکیل شده است.	خبرگزاری فارس، ۲۹ بهمن ۱۳۹۲

شماره	رمزگذاری محتواها	رمزگشایی کدها	شاخص	منبع
۹	«در پی عضویت در پیمان شانگهای» [ایران قادر خواهد بود از ظرفیت کشورهای چین و روسیه در پرونده هسته‌ای یا قطعنامه شورای امنیت بهره ببرد.]	- به‌واسطه ورود ایران به پیمان شانگهای، چین و روسیه قطعنامه‌های احتمالی شورای امنیت را ضدبرنامه هسته‌ای ایران وتو خواهند کرد.	- ورود ایران به پیمان شانگهای به‌معنای آن است که چین و روسیه قطعنامه‌های شورای امنیت را علیه ایران وتو کرده‌اند.	خبرگزاری فارس، ۲ مهر ۱۴۰۱
۱۰	«سازمان همکاری شانگهای در مقام سازمانی که با اصل مبارزه با تروریسم، افراط‌گرایی و جدایی‌طلبی تاسیس شد، در جهان امروز می‌تواند در قالب یک پیمان امنیتی مانند ناتو هم ایفای نقش کند و بازشدن چنین مسیری پیش‌روی ایران، از منظر دفاعی و امنیتی حائز اهمیت است.»	- پیمان شانگهای ممکن است مانند ناتو پیمان امنیتی باشد. - همکاری‌های دفاعی و امنیتی ذیل شانگهای برای ایران میسر است.	- پیمان شانگهای پیمان دفاعی امنیتی نیز هست. - با عضویت در پیمان شانگهای می‌توان به کمک نظامی روسیه و چین تکیه کرد.	خبرگزاری ایرنا، ۲۶ شهریور ۱۴۰۱

در مذاکرات با روس‌ها، به‌ویژه در سفر دوم به روسیه (زمستان ۱۳۸۳)، که ملاقاتی طولانی با پوتین داشتم، وی گفت ما به شما کمک می‌کنیم ولی در قایق شما نمی‌نشینیم. در مذاکرات خصوصی هم چند سوال داشت: گفت آیا حاضرید تعلیق [ادامه‌طلبانه غنی‌سازی اورانیم] را برای مدتی ادامه دهید یا نه؟ گفتم تعلیق طولانی امکان‌پذیر نیست... مردم ایران برای بلندمدت آن را نمی‌پذیرند. خیلی بحث کردیم. گفت منافع بلندمدت خود را در نظر بگیرید... اگر تعلیق را بشکنید، از ما توقعی نداشته باشید که ما در برابر دنیا بایستیم. گفت ما با هم همسایه هستیم ولی نمی‌توانیم منافع خود را به‌خطر بیندازیم (همان: ۱۵۷).

- علی‌رغم انتظاری که در تهران وجود داشت، در خلال مذاکرات هسته‌ای بین سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ش، شش قطعنامه ضدایرانی در شورای امنیت سازمان ملل متحد به تصویب رسید^۱، و روسیه و چین آن‌ها را وتو نکردند. با مرور تاریخ، می‌توان دریافت که در سال ۱۳۸۴ش در تهران تصور دیگری غالب بود و از اساس، ارجاع پرونده هسته‌ای به شورای امنیت سازمان ملل متحد «نامحتمل» تصور می‌شده است (ظریف و همکاران، ۱۴۰۰الف: ۳۰). درحالی‌که در تحلیل نهایی می‌توان گفت آنچه چین و روسیه در خلال آن سال‌ها انجام دادند «رفتار یک بازیگر همراه، ولی منفعت‌جو بوده و نه یک بازیگر مقابله‌گر که با خوش‌باوری بتوان به امید وتوی آن‌ها نشست» (همان: ۸۳).
- در جریان مذاکرات برجام نیز جمهوری اسلامی ایران با متن پیشنهادی روسیه و فرانسه مواجه شد. با مرور آن به‌نظر می‌رسد اقدام روسیه حتی از مواضع اعلامی و اعمالی ایالات متحده آمریکا در مذاکرات نیز سختگیرانه‌تر بوده است (ظریف و همکاران، ۱۴۰۰ب: ۴۵۳). این موضوع را می‌توان به انواع مختلفی تحلیل کرد، اما واقع امر این است که دست‌کم روسیه خود را حتی در مذاکرات منجر به برجام «متحد راهبردی» ایران به‌معنای قدیمی آن و به‌طور بلاشرط نمی‌دیده است، بلکه صرفاً در هر گام و در هر موضوعی تلاش می‌کند بهترین تصمیم را

۱. قطعنامه‌های شماره ۱۶۹۶ (۲۰۰۶)، ۱۷۳۷ (۲۰۰۶)، ۱۷۴۷ (۲۰۰۷)، ۱۸۰۳ (۲۰۰۸)، ۱۸۳۵ (۲۰۰۸) و ۱۹۲۹ (۲۰۱۰) شورای امنیت سازمان ملل متحد

مطابق منافع ملی خود بگیرد و قهراً گاهی این تصمیم‌ها در راستای مشترکی با مواضع ایران قرار می‌گیرد. با توجه به رقابت راهبردی چین و روسیه با ایالات متحده، البته دور از ذهن نیست که یکی از محورهایی که در مقاطعی با استفاده از آن بتوان موضع ایالات متحده را با چالش مواجه کرد و هزینه آن را بالا برد موضوع ایران است. البته، این باز هم به معنای الزام به رعایت منافع جمهوری اسلامی ایران در تمامی موضوعات و حفظ نوعی اتحاد همه‌جانبه نیست.

- موضوع سوریه و ابتکار آستانه در دسامبر ۲۰۱۶م برای رسیدن به صلح، که میان ایران، ترکیه و روسیه انجام شد و در نهایت هم از میان تمام تحرکات به نتیجه مؤثر در صلح سوریه انجامید، متعاقب به نتیجه رسیدن مذاکرات برجام رخ داد و آن را می‌توان از نتایج غیرمستقیم این توافق سیاسی ذکر کرد. درعین حال، با خروج آمریکا از برجام و به‌خصوص با به‌ثمرنرسیدن مذاکرات احیای برجام تا زمستان ۱۴۰۱ش، تحولی در مذاکرات پیرامون سوریه نیز رخ داد که حاصل آن مذاکره سه‌جانبه میان روسیه، ترکیه و سوریه است. با اینکه هر سه این کشورها در مناسبات نزدیک با ایران هستند و علی‌رغم اینکه با کوشش گسترده و دیپلماتیکی ایران این جمع سه‌جانبه در نهایت به ایران نیز اجازه ورود داد، با تحلیل مبتنی بر کاهش نقش‌آفرینی سیاسی و دیپلماتیکی جمهوری اسلامی ایران در منطقه و به‌طریق اولی موضوع سوریه، از دعوت تهران به مذاکرات سه‌جانبه در روسیه در دی ۱۴۰۱ش خودداری کردند. این مورد نیز با نگاه سنتی و مبتنی بر «اتحاد راهبردی» در تضاد است.
- مورد دیگر کنش‌های چین در نزدیکی به عربستان سعودی و به‌طور اخص، ملاقات رئیس‌جمهور چین با ملک سلمان در ۸ دسامبر ۲۰۲۲م در ریاض است. ضمن این ملاقات، شی جین‌پینگ عربستان سعودی را «قدرتی مهم در جهان چندقطبی» و گسترش «شراکت راهبردی میان دو کشور» را مهم دانست. بیانیه پایانی این نشست نیز لحنی تقابلی درباره ایران داشت (FMPRC, 2022.12.09). همچنین، شرکت رئیس‌جمهور شی در جلسه شورای همکاری خلیج فارس در ۹ دسامبر ۲۰۲۲، در ریاض و سخنرانی^۱ در این نشست با توجه به نزدیکی اعراب به ایالات

1. "Building on Past Achievements and Jointly Creating a Brighter Future of China-GCC Relations"

متحدۀ آمریکا و تنش‌ها و رقابت‌های میان تهران و ریاض خلاف درک سنتی از «اتحاد راهبردی میان ایران و چین» است (FMPRC, 2022.12.10)، ضمن آنکه بیانیه مشترک این نشست درباره جزایر سه‌گانه خلیج فارس، در تهران تهدید تمامیت ارضی ایران قلمداد شد (توییت وزیر امور خارجه، ۱۹ آذر ۱۴۰۱). با درک این مبنا می‌توان ابتکار عمل چین را در نزدیک کردن تهران و ریاض در زمستان ۱۴۰۱ ش، به نوعی همراه کردن همه کشورهای با توسعه منافع چین در خاورمیانه تعبیر کرد که بدون آن امکان سرمایه‌گذاری و توسعه روابط اقتصادی با کشورهای منطقه، به خصوص جنوب خلیج فارس، برای پکن محدود می‌شد. علاوه بر آن، می‌توان سر برآوردن چین در ابتکارهای بین‌المللی و فاصله گرفتن از نوعی محافظه‌کاری در سیاست بین‌المللی را از سوی پکن در این مورد مشاهده کرد که باز هم همراهی این کشور را با منافع ایران صرفاً به مواردی محدود می‌کند که منافع بزرگ‌تر برای چین مشروط به آن باشد و این با درک سنتی از روابط با اتحاد راهبردی متفاوت است و شاید بتوان گفت که باز هم به توافق، همکاری یا در نهایت، ائتلافی موضوعی شبیه‌تر است که درک روزآمدتری از روابط نزدیک میان دولت‌هاست.

- در نمونه‌ای دیگر، روسیه که درگیر جنگ اوکراین است با استفاده از پهپادهای ایرانی، که بنا بر موضع وزارت امور خارجه ایران برای این منظور به روسیه داده نشده بود (وزارت امور خارجه، ۱۴۰۱)، پای ایران را در هزینه‌های اعتباری این جنگ باز و هزینه خود را با ایران تقسیم کرد. در صورت ورود روسیه به برخورد هسته‌ای تاکتیکی، برای ایران خطرهای حیاتی و برای روسیه فرار از تنگنای تقابل هسته‌ای ایجاد می‌شود. گرچه سطح روابط بین روسیه و ایران حتی شامل تبادل تسلیحات نیز شده است، به نظر می‌رسد روسیه در حفاظت ایران از شراکت در هزینه‌های جنگ اوکراین که طبیعتاً و مستقیماً به ایران مربوط نیست، دست کم دقت نظر متناسب را اعمال نکرده باشد. این نیز مجدداً با انتظار معمول از «اتحاد راهبردی» در تناسب نیست.

با مرور این قبیل غافلگیری‌ها در سیاست خارجی، می‌توان این نتیجه را گرفت که اتحاد راهبردی به معنای قدیمی آن در نظم کنونی بین‌المللی و

مناسبات قدرت دچار تحول مفهومی شده است و موضوعیت سابق را ندارد. مقایسه تخصص‌های آمریکا و شوروی در دوران جنگ سرد از یک‌سو با روابط تنش‌آلود، و درعین‌حال شراکت تجاری گسترده میان ایالات متحده و چین در سوی دیگر، تأییدی بر این تحول مفهومی است؛ یعنی، دست‌کم در ذهن حاکمیت چین آنچه رابطه یا حتی همکاری نامیده می‌شود و گاه به صفت راهبردی هم موصوف می‌شود، معنای سابق را ندارد و دائمی، همه‌جانبه و بلاشرط نیست.

برخلاف ادراک سنتی گروهی از تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران در حوزه سیاست خارجی ایران، این روابط در معنای روزآمد آن، از شکل اتحادهای نوعاً بلوک‌بندی‌شده و قطبیده، که صورت حداکثری آن در جنگ سرد دیده می‌شد، به ائتلاف‌های موضوعی میان شرکای مختلف و متناسب با توان نقش‌آفرینی و بازیگری طرفین و نیز بر پایه قدرت هر طرف در معنای موسع آن تغییر فاز مفهومی داده است. درک این معنا که هیچ‌دو طرفی به معنای سنتی آن در «اتحاد راهبردی» نیست، اهمیت دارد. البته، دور و نزدیک‌بودن کشورها از یکدیگر متناسب با نیازها، قدرت و منافع ایشان با یکدیگر معنادار است، اما برخلاف دوران جنگ سرد، هیچ‌کشوری را نمی‌توان رفیق گرمابه و گلستان دانست و روابط نزدیک، به شرحی که رفت، امروز شکل ائتلاف موضوعی دارد تا اتحاد دائمی و نامشروط به سبک قرن بیستمی و جنگ سردی آن. به بیان دیگر، هر موضوعی مؤتلف‌ها و بازیگران خود را دارد که بنابر آن موضوع، منافع خود را با کشورهای دارای موضع نزدیک و هم‌راستا، از طریق ائتلافی موضوعی و همکاری دسته‌جمعی موضوعی پیگیری می‌کنند. این موضوع تا حد زیادی در پیرامون همان موضوع باقی می‌ماند.

درعین‌حال، ارتباطات کشورها و کارگزاران ایشان در سیاست خارجی و نیز تجربه همکاری با کشورها در حوزه‌های متعدد، کار را برای نقش‌آفرینی هر کشور در موضوع‌های بعدی و نیز تأمین سهم بیشتری از منافع ساده‌تر می‌کند. اگر اتحاد راهبردی به سیاق سنتی (اتحاد دائمی) آن برداشت ذهن یک طرف باشد، تحولاتی از جنس موارد ذکرشده خیانت به این عهد خواهد بود؛ اما، این فرازونشیب‌ها در روابط، ذاتی روابط سیال و غیرقطعی میان دولت‌ها در دوران گذار در روابط بین‌الملل است و به‌نظر می‌رسد این‌ان معنایی است که از طرف‌های دیگر در محیط بین‌المللی (در مثال‌های ما، چین، روسیه و عربستان سعودی) فهمیده می‌شود:

ائتلاف‌سازی و ائتلاف‌ها به‌عنوان یک واقعیت از زمان اهمیت‌یابی سیاست توازن قوا در سده‌های پیشین در کانون توجه قرار داشته و به‌عنوان یکی از مشخصه‌های نظام بین‌الملل همواره یکی از کنش‌های اصلی نقش‌آفرینان بین‌المللی و جهانی بوده است. اما ماهیت ائتلاف‌ها متحول شده و پویایی دوران گذار ماهیت ائتلاف‌ها را پویا و سیال کرده است. ائتلاف‌های متصلب و نسبتاً دیرپای دوران دوقطبی که موضوع عمده آنها نیز تعلق داشتن به یکی از دو قطب بود، به ائتلاف‌های پویا، نسبتاً گذرا با تنوع موضوعی تبدیل شده است (ظریف و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۹۹).

بنابراین، به‌جز درک تأویلی (هرمنوتیکی) از متون و نیز حق تحفظ و تفسیر متن که ممکن است منشأ اختلاف برداشت اطراف باشد، در متون نوشته‌نشده، مواضع، عنوان‌ها، سخنرانی‌ها و نظایر آن نیز ممکن است برداشت طرفین از واژه یا عبارتی واحد متفاوت با هم باشد. لذا، به‌نظر می‌رسد به‌خصوص بازیگران غیرغربی، واژه «راهبردی» یا «استراتژیک» را در استفاده‌های جدید آن و بیشتر مربوط به دوران گذار در روابط بین‌الملل درک کنند، نه الزاماً به‌معنای اتحادی از جنس آنچه اعضای ناتو^۱ یا ورشو^۲ با هم دارند و به‌نوعی معنای همکاری بلندمدت به‌کار گرفته می‌شود. بنابراین، این مفهوم در معنای جدید آن، در مناسبات کشوری مانند چین یا حتی روسیه با کشورهای متعددی کاربرد دارد که شاید سطح روابطشان با یکدیگر چشمگیر نباشد.

دوری از آنچه در دوران پسا‌جنگ سرد محیط بین‌الملل را به حالتی انتقالی انداخت و اینک جهانی پسا‌قطبی را رقم زده است و در نتیجه فهم جنگ سرد، به‌خصوص از واژه اتحاد، ممکن است برای هر کشوری تبعات پرهزینه و چالش‌برانگیز داشته باشد. حال آنکه، همان‌طور که گفتیم، همکاری‌های امروز

۱. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) که در ۱۹۴۹م میان کشورهای بلوک غربی جنگ سرد منعقد شد و از بازمانده‌های کنونی جنگ سرد است و تعداد اعضای آن به ۳۱ کشور رسیده است.

۲. پیمان نظامی میان کشورهای اروپایی بلوک شرق شامل شوروی، آلبانی، آلمان شرقی، بلغارستان، چکسلواکی، رومانی، لهستان و مجارستان که در ۱۹۵۵م منعقد و در ۱۹۹۱م منحل شد.

بیشتر از جنس ائتلاف موضوعی بر سر موردی خاص و برای رسیدن به هدفی خاص با بازیگران و گاه زمانی مشخص است که این موارد با یکدیگر ربط مستقیم و سازمانی هم ندارند. از این موارد می‌توان این‌طور برداشت کرد که سیاست خارجی جمهوری ایران در برهه‌هایی مبتلابه این نوع چالش ادراکی در معناکردن به‌روز مفاهیم، از جمله اتحاد و ائتلاف، در محیط بین‌المللی کنونی بوده است. به تبع آن، انتظار می‌رفت روسیه و چین قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران را وتو کنند، در مذاکرات هسته‌ای مدام به سود ایران عمل کنند و در مناسباتشان با رقبای منطقه‌ای ایران حافظ منافع این کشور باشند. به بیان دیگر، معنا و فهم به‌روز از اتحاد، همکاری و ائتلاف در محیط بین‌المللی تغییر کرده است، ولی همان‌طور که گفتیم، موقعیت تاریخی و راهبردی ایران مانع از آن شده است که این تلقی در دستگاه مفاهمه سیاست خارجی به‌هنگام اصلاح شود.

۵. نتیجه‌گیری

مطابق آنچه در پژوهش‌های ذکر شده آمده است، شاید بتوان گفت ایران در گام نخست به‌طور طبیعی و دوم، به‌واسطه خاستگاه ایدئولوژیکی ضدامپریالیستی و نیز انقلابی و اسلامی در اوان انقلاب دچار نوعی تنهایی راهبردی شده است. در عین حال، با توجه به آنچه در بخش نظریه گفتیم، به‌خصوص در دوران انتقال در روابط بین‌الملل باید تحول معنایی را در مفاهیم جاری در روابط بین‌الملل پایش کرد؛ امری که از خاستگاه تنهایی طبیعی و تاریخی ایران و از بی‌طرفی در آن می‌کاهد. با توجه به نمونه‌های یادشده، می‌توان گفت آنچه به‌طور سنتی در روابط بین‌الملل، به‌خصوص در دوران جنگ سرد که اوج بلوک‌بندی‌های سرسخت شرق و غرب بود، اتحاد راهبردی نامیده می‌شد و معنای آن حمایت همه‌جانبه، دائمی و بلاشرط اطراف یک اتحاد و حتی موضع‌گیری مشترک آن‌ها در موضوع‌های مختلف بود، تغییر کرده است. در دوران گذار، روابط بین‌الملل ذاتی سیال دارد و به تقریب می‌توان گفت تمامی کشورها در این دوران رفتاری انقلابی و برهم‌زننده نظم موجود دارند. این موضوع درباره ائتلاف و اتحاد نیز به‌طریق اولی اعمال می‌شود. بنابراین، اتحادها وجه دائمی و همه‌جانبه خود را از دست داده و به ائتلاف‌های موضعی تقلیل پیدا کرده‌اند؛ ائتلاف‌هایی که در خصوص موضوعی خاص میان کشورهایی که به‌علتی درگیر یا دخیل هستند شکل می‌گیرد و در آن

موضوع خاص میان این دولت‌ها همکاری و احیاناً موضع‌گیری همسو یا نزدیک به وجود می‌آید. اما، باید دانست که همسویی در یک یا چند موضوع با یک کشور به معنای ضمانت همسویی قطعی آن در موضوع‌های دیگر نیست. این انتظار که بیشتر بر مبنای جنگ سرد استوار است و در سایه چاله‌های ادراکی و شناختی ایجاد می‌شود، از نقض مصون نیست و سوء محاسبه و سرخوردگی ناشی از انتظارات برآورده‌نشده را در روابط کشورها به دنبال دارد. به نظر می‌رسد، به سان هر محیط سیال دیگری، تنها ضمانت برای تأمین منافع و همراه کردن طرف‌های بیشتر با مواضع خود، به وجود آوردن توازن، به معنای دقیق و واقعی آن باشد.

هرگونه بهینه‌سازی نقش‌آفرینی ایران در محیط بین‌المللی در دوران گذار، قهراً نیازمند آن است که ادراک از این محیط و یافتن چاله‌های ادراکی و شناختی افزایش یابد که ممکن است از روزآمد بودن معانی، نظیر اتحاد و ائتلاف به سیاقی که دیگر طرف‌ها منظور می‌کنند، در ذهن تحلیلگران و تصمیم‌سازان جلوگیری کند. یکی از مهم‌ترین این چاله‌های ادراکی و شناختی درباره تنهایی تاریخی و راهبردی ایران و احساس این تنهایی است که تمایل تصمیم‌ساز را به برساخت نوعی اتحاد دائمی می‌افزاید و از ابطال پیش‌فرض‌های ادراکی که احتمالاً جهان را هنوز دارای بلوک‌هایی از جنس جنگ سرد می‌بیند جلوگیری می‌کند و این در مثال‌های ذکر شده مشهود است.

تعارض منافع

این مقاله مشمول هیچ گونه تعارض منافع نیست.

مشارکت نویسندگان

نویسندگان در تألیف این مقاله مشارکت یکسان داشته‌اند.

اصول اخلاقی

نویسندگان در انتشار این مقاله، به‌طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوءرفتار، جعل داده‌ها یا ارسال و انتشار دوگانه پرهیز داشته است؛ منفعت تجاری در این راستا وجود ندارد. این مقاله حاصل تحقیقات خود نویسنده است و اصالت محتوای آن را اعلام داشته است.

دسترسی به داده‌ها

در صورت نیاز به اطلاعات بیشتر در خصوص نحوه تجزیه و تحلیل داده‌ها در این مقاله، با نویسنده مسئول مکاتبه فرمایید.

منابع

- ارسطو. (۱۳۹۰). *منطق ارسطو*. ترجمه ادیب‌سلطانی م. چ ۲، تهران: نگاه.
- امیرعبدالهیان ح. (۱۴۰۲). <https://twitter.com/Amirabdolahian> (دریافت ۱۴ آذر ۱۴۰۱).
- ایرنا. <https://www.irna.ir>. (دریافت: ۲۶ شهریور ۱۴۰۱)
- برمن، د. (۱۳۹۰). *تاریخ فلسفه‌ی راتلج*. تدوینگر براون ا. ترجمه معظمی ع. ج ۵. تهران: نشر چشمه.
- جرویس ر. (۱۳۹۹). *دولتمردان چگونه فکر می‌کنند: روانشناسی سیاست بین‌الملل*. ترجمه ملکی ع، مشیرزاده ح. چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- چالمرز آ. (۱۳۹۰). *چیستی علم*. ترجمه زیباکلام س. چ ۱۲، تهران: سمت.
- خبرگزاری فارس. <https://www.farsnews.ir> (دریافت: ۱۵ مرداد ۱۴۰۱).
- خنیف‌ح، مسلمی ن. (۱۴۰۱). *اصول و مبانی روش‌های پژوهش کیفی*. نسخه ۵، ج ۱، تهران: نگاه دانش.
- رجانیوز. <https://www.rajanews.com> (دریافت: ۲۶ بهمن ۱۴۰۱).
- رضانی ر. (۱۴۰۰). *تاریخ سیاست خارجی ایران از صفویه تا پایان پهلوی*. ترجمه اسلامی ر، پزشکیان ز. چ ۲، تهران: نشر نی.
- روحانی ح. (۱۳۹۱). *امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای*. چ ۲، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- شیرازی ع. (۱۳۹۶). *ایرانیت، ملیت، قومیت*. تهران: جهان کتاب.
- طباطبایی ج. (۱۳۹۵). *تأملی درباره ایران*. چ ۲، تهران: مینوی خرد.
- ظریف م، صالحی ع، عراقچی س، تخت‌روانچی م. (۱۴۰۰ الف). *راز سر به مهر (کتاب اول: توافق موقت ژنو)*. تدوین موجانی س. تهران: انتشارات اطلاعات.
- (۱۴۰۰ ب). *راز سر به مهر (کتاب پنج به اضافه یک؛ پیوست‌ها)*. تدوین موجانی س. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ظریف م، سجادی‌پور س، مولایی ع. (۱۳۹۶). *دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پساغربی*. تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- کانت ا. (۱۳۶۲). *سنجش خرد ناب*. ترجمه ادیب سلطانی م. تهران: امیرکبیر.
- مقام معظم رهبری. «مصاحبه با علی‌اکبر ولایتی». <https://farsi.khamenei.ir>. (دریافت: ۳۱ تیر ۱۴۰۱).
- نقیب‌زاده ا. (۱۳۹۴). *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل*. چ ۱۵، تهران: قومس.
- وزارت امور خارجه. (۱۴۰۱). «سخت‌خنگوی وزارت امور خارجه». <https://mfa.gov.ir/portal/newsview/695379/> (تاریخ دریافت: ۱ خرداد ۱۴۰۲).

وطن امروز. <https://vatanemrooz.ir>. (دریافت: ۲۵ بهمن ۱۴۰۱)

- FMPRC (2022.12.10). "China-CGG". https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/zxxx_662805/202212/t20221210_10988406.html (Accessed: 22 May 2023).
- FMPRC (2022.12.09). "XI-Salman". https://www.fmprc.gov.cn/eng/zxxx_662805/ (Accessed: 22 May 2023).
- Mesbahi M. (2011). "Free and confined: Iran and the international system". *Iranian Review of Foreign Affairs*. 2: 9-34. doi: [20.1001.1.20088221.2011.2.5.1.9](https://doi.org/10.1001.1.20088221.2011.2.5.1.9).
- Young M, Schafer M. (1998). "Is there method in our madness? Ways of assessing cognition in international relations". *Mershon International Studies Review*. 42: 63-96.